

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فریدون کاوه
۰۳ نومبر ۲۰۲۳

نقش رهبری در جنبش مقاومت ملی

هر جامعه منقسم به طبقات اجتماعی، متشکل از طبقات و هر طبقه متشکل از قشر ها یا لایه های اجتماعی مرکب است. احزاب و گروه های سیاسی در نقش مدافع منافع یکی یا بیشتر از این طبقات عمل می کنند. موازی به این تشکل طبقاتی جامعه، در جوامع رنگین کمانی مثل افغانستان، ساختار دیگری به نام ساختار اتنیک یا قومی قابل مشاهده است. این ساختار ها در درازنای تکامل اجتماعی بشر از گله های انسانی به طایفه ها، قبائل، اقوام و ملیت ها تشکل پذیرفته و با به وجود آمدن مناسبات سرمایه داری، بازار واحد، اقتصاد ملی و دستیابی به افکار ناسیونالیستی، با هم مدغم شده و ملت واحدی را در سرزمین مشترک و زیر درفش دولت مشترک به وجود آورده اند. در چارچوب مناسبات تولیدی پیشاسرمایه داری، به دلایل اقتصادی، سیاسی و تاریخی و طبیعی و نقش بازدارنده استعمار و امپریالیسم، خطوط منفصل میان رنگ های این رنگین کمان اتنیک برجسته بوده و از رشد ناموزون و ناهماهنگ برخوردار اند.

رشد اقتصادی، ایجاد بازار واحد ملی، حد معینی از اعتلای فرهنگی و اجتماعی، جا افتادن فرهنگ سیاسی، و بر پایه آن رسوخ ناسیونالیسم میهن پرستانه در برابر ارتجاع فنودالی و استعمار و سر بر آوردن روشنفکران در نقش حامل و بازتولید کننده اندیشه های مترقی در برابر جهل و جادو و اندیشه های خرافی و واپسگرا از موضع رشد نیرو های مولده؛ همه و همه زمینه ساز رفع عوامل رشد ناموزون و تبادل فرهنگی و در نتیجه تجانس، نزدیکی و آمیختگی این واحد های قومی در ظرف بزرگ ملت واحد می شود.

نباید فراموش کرد که از صدر تا ذیل این ساختار های اتنیک (قبائل، اقوام و ملیت ها) سلسله مراتب طبقاتی ساری و جاری است. در یک طرف خوانین، زمینداران، سران قبائل و بر پایه شکل گیری سرمایه عمدتاً غیر صنعتی (سرمایه تجاری، سرمایه دلالی، سرمایه مافیائی و جرمی) در چارچوب واحد اتنیک مفروض، مزید بر اشتیاق و حرص قدرت، عناصر بورژوازی در نقش مدافعان ناسیونالیسم منحن قومی به زیان وحدت ملی شکل می بندد. این ناسیونالیسم غیرملی متناسب به قدرت اقتصادی، عوامل سیاسی و اجتماعی، خود را در اشکال شونیسیم عظمت طلبانه و ناسیونالیسم تنگ نظر تجزیه طلبانه بروز می دهد.

امپریالیسم و قدرت های استعمارگر توسعه طلب بیرونی درست از همین شکاف اجتماعی در کشور مورد نظر شان سود جسته و مدافعان و داعیه داران این نوع ناسیونالیسم و ذوات و گروه های سیاسی آن را به طور همزمان به گونه های متفاوت یا متناوب حمایت می کنند.

بر همین زمینه رشد ناموزون است که استعمارگران و امپریالیست ها (به شمول سوسیال امپریالیسم) از طریق ایادی بومی شان و با استفاده از وسائل اطلاع جمعی دست داشته (تهاد ها، رسانه ها، کتب، تریبون ها، وسائل الکترونیک و غیره) در کشوری عقب نگه داشته شده و تحت ستمی مثل افغانستان تخم نفاق می کارند و منسوبان اقوام، زبان ها و مذاهب را به جان هم می اندازند.

وقتی یک کشور مورد تجاوز و اشغالگری نیرو های متجاوز استعمارگر قرار می گیرد، در صورت مساعدت عوامل عینی و ذهنی آحاد آن ملت به استثنای مثنی از خائنان ملی، به پا می خیزند و رستاخیز ملی به راه می اندازند. در تاریخ مبارزات ضد استعماری به اثبات رسیده است که توده های میلیونی نیروی محرکه و در عین حال قربانیان جنگ تجاوزی و ضد تجاوزی اند و سهم گیری گسترده آنان و به دوش کشیدن بار سنگین آن، سرنوشت آن ملت و مقاومت را رقم می زند.

این جنگ مقاومت در عین این که مدرسه خودسازی است، آزمونگاه طبقات اجتماعی و گروه های سیاسی عقبگرا و مترقی نیز است. لذا، در کشور معروض به ستم، سلطه و تجاوز استعماری بیرونی، هر یکی از این طبقات هم در سطح ملی و هم در گستره قومی در جریان جنگ مقاومت ملی علیه نیرو های اشغالگر بر پایه منافع اقتصادی، اهداف و دورنمای مطروحه مشارکت ورزیده، نقش متفاوتی داشته و سعی می ورزند تا مهر خود را بر جنبین مقاومت ملی، سیاست ها، رویکرد های اجتماعی - فرهنگی و اهداف مقاومت بکوبند تا با کسب رهبری جنبش مقاومت ملی، محصله فردای آن را از آن خود سازند.

چنانچه در سرزمین ما با تجاوز اشغالگران روسی و شرکاء، قاطبه ملت ما به جز از مثنی از میهن فروشان خلقی - پرچی که در همدستی با اشغالگران روسی قرار داشتند، در یک مبارزه حاد علیه تجاوزگران قرار گرفته و نیرو های تاریخی و سیاسی ناهمگون و متضاد جامعه ما با دورنما، سیاست ها و افق نظر متفاوت، با امواج خروشان جنبش خود به خودی توده ها همسو شدند و هر یکی در صدد ترسیم سیمای آن درآمد.

در این حالت، در عین عمدگی تضاد ملی با استعمارگر متجاوز و ایادی بومی اش و نقش تبعی تضاد های طبقاتی، جریان دو نوع مبارزه افقی و عمودی در آن جامعه عینیت دارد:

الف - در بعد ملی مبارزه عمودی قاطبه ملت در تقابل با اشغالگر و متجاوز بیرونی و چاکران بومی آن.

ب - در بعد اجتماعی یا طبقاتی مبارزه افقی میان طبقات و نمایندگان سیاسی شان در وجود سازمان ها و تشکل های سیاسی جهت کسب هژمونی بر مجموع جنبش مقاومت در یک مبارزه سخت و دشوار برای ترسیم سیمای مقاومت، دورنما و اهداف آن و پیوند دادن مبارزه ملی با مبارزه طبقاتی در بعد اجتماعی.

در مبارزه افقی است که هر نیرو و دسته بندی سیاسی تلاش می ورزد متناسب با موقعیت تاریخی و همچنان جایگاهش در مناسبات تولیدی در رأس هرم قدرت و یا هم در رهبری مقاومت ملی قرار گیرد.

در متن این مبارزه بغرنج و پر از فراز و فرود، از یک سو باید علیه نیرو های اشغالگر رزمید تا موقعیت خود را احراز نمود و از سوی دیگر در یک نبرد (مبارزه و وحدت) جهت کسب هژمونی اجتماعی یا دقیق تر، طبقاتی تلاش ورزید.

از لحاظ بین المللی نیز تمام طبقات و اقشار اجتماعی (استثمارگر یا استثمار شونده) بر حسب موقعیت و جایگاه اجتماعی هر یکی در عرصه تولیدی، با طبقات و اقشار اجتماعی و گروه های سیاسی سائر کشور ها منافع و علایق مشترک زیادی دارند.

مثلا نیرو های ارتجاعی، استثمارگر و طفیلی فنودالی و کمپرادوری هم از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ منافع طبقاتی با نیرو های طبقاتی و سیاسی مماثل و حکام ستمگر و استثمارگر بیرونی، - به خصوص - امپریالیسم - وجه مشترک دارند و هم در سرکوب، به حاشیه راندن، مهجوریت و حذف حق حیات نیرو های مترقی و انقلابی در کشور های تحت ستم به اصطلاح "پیرامونی" و کشور های "کانونی"، همدستان اند.

درست بر همین زمینه، قدرت های امپریالیستی و استثمارگر رقیب در یک کشور مورد تجاوز و اشغال واقع شده می کوشند جهت تضعیف یا سرکوب نیرو های مترقی، سیکولار و در برخی موارد مثل حتی نیرو های ناسیونالیست (نمونه ساف و الفتح در فلسطین اشغالی) را برنرفته و برای به حاشیه راندن آن ها دست به ایجاد، تسلیح و تمویل هول انگیز ترین و افراطی ترین بنیادگرایان اسلامی اعم از سید قطبی، دیوبندی و قُمی (جهادی های سنی و شیعه افغان، القاعده، طالبان، جهاد اسلامی، حماس، حزب الله) در نقش ابزار جنگ نیابتی و آله سیاست و سیادت استعماری و توسعه طلبانه خود، می زنند. هدف این اتحاد نامقدس نیرو های ارتجاعی و قدرت های استثمارگر منطقه ئی و فرامنطقه ئی پیوند دادن مبارزه عمودی ملی با مبارزه و اهداف ارتجاعی اجتماعی، اعمال نفوذ بر گروه های بومی نیابتی وابسته به خویش و در نهایت به انحراف کشاندن جنبش مقاومت ملی و گره زدن آن با اهداف استعماری دول خودی.

با همین رویکرد، دولت های استثمارگر بزرگ و کوچک از بذل و بخشش هر نوع امکانات نظامی، سیاسی، فرهنگی، اطلاعاتی و فنی به این نیرو های فنودالی دریغ نمی ورزند. نیروهای ارتجاعی به پشتوانه این حمایت بی دریغ استعماری کوشش می کنند با امکانات دول آزمند منطقه، اهداف و سیاست های آنها را برآورده و در عین حال در بعد مبارزه افقی نیرو های سیاسی - طبقاتی رقیب خود را از صفحه سیاسی کشور نابود یا به دور سازند و یا تصفیه های خونین قومی - مذهبی به راه اندازند.

در این نبرد نابرابر، نیرو های خواهان آزادی ملی، دموکراسی، عدالت و ترقی اجتماعی در نقش مدافعان منافع آنی و آتی طبقات زحمتکش کشور و ممثل وحدت ملی قاطبه ملت (زحمتکشان کلیه اقوام برادر کشور) هستند. این نیرو ها در صورت آگاهی، اتحاد و بسیج خلق، قادر به حل قضیه استعماری، کوتاه ساختن دست تجاوز و نجات سرزمین تحت سلطه از چنبره سیستم استعماری اند. نیرو هائی از این دست تلاش می ورزند تا با طرح بدیل مستقل و مترقی، در این مبارزه جنبش مقاومت ملی را رهبری کرده، توده ها را در مورد خطرات و زیان های رهبری نیرو های ارتجاعی وابسته و مزدور قدرت های بیرونی استعماری و مطامع دولت های آزمند آگاهی بخشیده و مبارزه جاری را با خواست های بنیادین آزادی ملی، دموکراسی مردمی، عدالت و ترقی اجتماعی و تعالی و تعمیق مزید آن، پیوند زنند. به همین دلیل، نیرو های انقلابی کشور ها خار چشم و خصم ارتجاع و امپریالیسم شمرده می شوند.

چنانچه در جریان جنگ مقاومت ملی ضد روسی در کشور ما در هه هشتاد قرن گذشته ارتجاع هار اخوانی (جهادی و سپس طالبی) به پشتوانه درونی نیرو های تاریخ زده فنودالی در همکاری و وابستگی تسلیحاتی و استخباراتی به دولت های امپریالیست غربی و دول و نیرو های ارتجاعی منطقه توانست نیرو های راستین ضد استعماری، مترقی و سیکولار را در همدستی با روس اشغالگر و ایادی آن بیرحمانه سرکوب سازند، ثمرات مجاهدت و ایثار توده های راست قامت در برابر هیولای روسی را ربوده و با کسب رهبری مقاومت ملی در غیاب نیرو های سرکوب شده، اهداف ارتجاعی را با سیاست ها و اهداف استعماری رقبای امپریالیست و مرتجع استثمارگر شوروی گره بزنند و طی بیش از چهار دهه کشور و مردم افغانستان را در یک چرخه بی وقفه جنگ، ویرانگری، خشونت، تجاوز، اشغالگری و اینگ فاشیسم لجام لسیخته طلبانی قرار دهند.

عین سناریوی کشور ما، سال هاست که در فلسطین اشغالی در حال تکرار شدن است. این روز ها فلسطین و قلب آن، غزه مثل کشور ما خونین، پایمال، ویران و سوگوار است. در غزه ماشین جنگی فاشیسم صهیونیستی با حمایت بی دریغ امپریالیست های غربی، در رأس امریکای جنایتگستر فلسطینیان را می بلعد و حملات هوایی و زمینی اسرائیل بر خلق فلسطین و مناطق غزه در برابر دیدگان جهانیان بی وقفه جریان داشته و روزانه اخبار غم انگیز و هولناکی از این جنایت آشکار جنگی نشر می شود.

مبارزه آزادیبخش مردم فلسطین - به شمول مبارزه مسلحانه - علیه صهیونیست های اشغالگر اسرائیلی برای آزادی سرزمین شان و بیرون راندن صهیونیست های غاصب و اشغالگر و تشکیل دولت فلسطین، مبارزه ایست بحق و قانونی. در متن این مبارزه عمودی فلسطینیان علیه دشمن عمده غاصب، یک مبارزه افقی از دیرباز بدینسو در جریان بوده است: دو گرایش مترقی و ارتجاعی.

در گذشته تا قبل از اختتام جنگ سرد، در ترکیب سازمان آزادیبخش فلسطین، نیرو های مترقی، سیکولار و ناسیونالیست وجود مطرح داشتند.

سازمان حماس برای به حاشیه راندن نیرو های مترقی، سیکولار و ناسیونالیست فلسطینی با مساعدت موساد اسرائیل با وزنه و امکانات مادی - تخنیکی وافر ایجاد شده و پس از استقرار نظام آخوندی حاکم بر ایران و آغاز توسعه طلبی منطقه ئی آن، در دام این دولت گیر افتاد. حماس به مثابه نیروئی ارتجاعی، ضد دموکراتیک و در نقش ابزار دست آخوند های توسعه طلب ایرانی، تمامی سازمان های خلق فلسطین را با تعقیب سیاست های ریاکارانه و ارتجاعی تضعیف و به حاشیه رانده همزمان با آن با کسب امکانات نظامی، توانسته است خود را از لحاظ عملی در رأس رهبری مقاومت مردم فلسطین قرار دهد. مقاومت حماس علیه نیرو های اشغالگر و قاتل اسرائیلی موجه بوده، ولی مواضع ارتجاعی، رویکرد های ضد دموکراتیک و تلاش های آن برای تهی سازی مقاومت ملی فلسطین از ماهیت آزادیخواهانه، روشنگرانه و مترقی آن و کشاندن آن به مسیر انحراف و واپسگرایی و تبدیل آن مقاومت شکوهمند به ابزار منفعل سیاست های استعماری نظام مرتجع و توسعه جوی آخوندی ایران غیرموجه و ارتجاعی است.

از همین رو، مسأله رهبری و محصله مبارزه افقی در درون هر جنبش مقاومت ملی در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد اشغالگری در هر کشور و یا سرزمین اشغالی، از اهمیت شایانی برخوردار است. چنانچه دیده شد، اگر مقاومت ملی از مسیر آزادیبخش ملی منحرف گردد، جنبش مقاومت ملی از مضمون ملی و مترقی اش نیز تهی می شود. در آن صورت مقاومت " نسبی " می شود. جنبش مقاومت ملی از مقاومت " نسبی " متمایز است. جنبش مقاومت ملی و آزادیبخش به ملت و مردم خود اتکاء داشته و از آن بهره می گیرد و مبارزه برای رهائی ملی را با مبارزه برای رهائی اجتماعی گره زده و در فردای شکست تجاوزگر بیرونی، در سرزمین رهائی یافته از سلطه و اشغال دیروزی، حاکمیت ملی به سروری اجتماعی زحمتکشانش منجر می شود.

بعکس، اگر مقاومت "نسبی" علیه استعمارگر معینی بجنگد، سرنوشت خود را به استعمارگر دیگری پیوند می دهد و به طور کلی نمی تواند بیرون از دائره استعماری حرکت کند. در چنین صورتی، ناگزیر تعقیدات استعماری و منافع ارتجاعی دست به دست هم داده و نیرو های سیاسی - طبقاتی ارتجاعی و وابسته به جای اشغالگر و غاصب دیروزی با ربودن ثمرات مبارزات توده ها، دورنمای تاریکی را برای توده های میلیونی رنج و ایثار رقم می زنند.